

نگارندگان: پوهنیار علی رضا انصاری کارگر^۱ پوهنمل میرزا حسین فاضلی^۲

چکیده

سیاست امنیتی جاپان پس از جنگ جهانی دوم، در چارچوب قانون اساسی صلح طلبانه، محدودیت های دفاعی و وابستگی راهبردی به ایالات متحده شکل گرفت. این کشور پس از سال ۱۹۴۵، با پرهیز از نظامی گری و تمرکز بر بازسازی اقتصادی، سیاستی محتاطانه را دنبال کرد که بر دفاع محدود، عدم استفاده از زور و اتکا به چتر امنیتی امریکا استوار بود. باین حال، تحولات ژئوپولیتیکی شرق آسیا، ظهور چین به عنوان یک قدرت اقتصادی و نظامی، تهدیدهای موشکی و هسته ای کوریای شمالی و تغییر موازنه قوا، زمینه را برای بازتعریف تدریجی نقش امنیتی جاپان فراهم ساخت. پرسش اصلی تحقیق این است که سیاست امنیتی جاپان از سال ۱۹۴۵ تا ۲۰۲۵ چه روند تحولی را طی کرده و چگونه از صلح طلبی پساجنگ به سوی بازدارندگی فعال حرکت کرده است؟ فرضیه تحقیق بر این مبنا استوار است که این تحول، نه نشانه بازگشت به نظامی گری، بلکه پاسخی تدافعی و عقلانی به افزایش تهدیدهای محیطی و ضرورت حفظ امنیت ملی و توازن قوا در شرق آسیا است. روش تحقیق، تحلیلی - تبیینی و مبتنی بر منابع کتابخانه ای، اسناد رسمی، مقالات و سایت های معتبر است. یافته ها نشان می دهد که جاپان، ضمن حفظ اصول صلح طلبی، به تدریج از دفاع محدود و وابستگی امنیتی به امریکا، به سوی افزایش ظرفیت های دفاعی، بازدارندگی فعال، هم کاری های چندجانبه و نقش آفرینی محتاطانه در نظم منطقه ای حرکت کرده است. افزایش بودجه دفاعی، تصویب قوانین امنیتی، بازنگری در استراتژی امنیت ملی و مشارکت در «کوآد»، بیان گر تلاش جاپان برای مدیریت تهدیدات نوین و حفظ ثبات منطقه ای است.

واژه گان کلیدی: جاپان، سیاست امنیتی، صلح طلبی پساجنگ، بازدارندگی فعال، شرق آسیا، توازن قوا.

^۱ دیپارتمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل، پوهنهی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون جامی، هرات، افغانستان. (نویسنده مسئول)

Email: alirezaansary@yahoo.com

^۲ دیپارتمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل، پوهنهی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون جامی، هرات، افغانستان.

Email: Mifazeli@gmail.com

Japan's Security Policy Transformation: From Postwar Pacifism to Active Deterrence



Authors: Teaching Assistant Alireza Ansary Kargar³ Senior Teaching Assistant Mirza Hussain Fazel⁴

Abstract

Pro Japan's security policy after World War II was shaped by its pacifist constitution, defense-related restrictions, and strategic dependence on the United States. After 1945, Japan avoided militarism and focused on economic reconstruction, following a cautious security policy based on limited defense, the non-use of force, and reliance on the U.S. security umbrella. However, geopolitical developments in East Asia, the rise of China as an economic and military power, North Korea's missile and nuclear threats, and changes in the regional balance of power gradually created the conditions for redefining Japan's security role. The main question of this study is: What path has Japan's security policy followed from 1945 to 2025, and how has it moved from postwar pacifism toward active deterrence? The hypothesis of the study is that this transformation does not indicate a return to militarism; rather, it represents a defensive and rational response to increasing environmental threats and the need to preserve national security and the balance of power in East Asia. The research method is analytical-explanatory and is based on library sources, official documents, and scholarly works in the field of international relations. The findings show that Japan, while maintaining its basic pacifist principles, has gradually moved from limited defense and security dependence on the United States toward expanding its defense capabilities, adopting active deterrence, strengthening multilateral cooperation, and playing a cautious role in the regional order. The increase in defense spending, the adoption of security legislation, the revision of the National Security Strategy, and participation in the Quadrilateral Security Dialogue (QUAD) reflect Japan's effort to manage new threats and preserve regional stability.

Keywords: Japan, security policy, postwar pacifism, active deterrence, East Asia, balance of power.

Received: 2026/04/02

Published: 2026/06/29

Number of Pages: 24

Hariwa University (Research and Scientific Journal)



³ Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law and Political Science, Jami University, Herat, Afghanistan (Corresponding Author) Email: alirezaansary@yahoo.com

⁴ Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law and Political Science, Jami University, Herat, Afghanistan. Email: mifazeli6@gmail.com

۱. مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ السَّلَامَ أَسَاسَ الْعِمْرَانِ، وَالْأَمْنِ سَبَبَ الْإِسْتِقْرَارِ، وَدَبَّرَ شُؤْنَ الْأُمَمِ بِحِكْمَتِهِ الْبَالِغَةِ، وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ الَّذِي يَبْدُو مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَعِذُّ بِهِ، وَنُصَلِّي وَنُسَلِّمُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.

جاپان از جمله کشورهای مهم و اثرگذار در نظام بین‌الملل معاصر است که با وجود محدودیت‌های تاریخی و قانون اساسی، به یکی از بازیگران کلیدی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی شرق آسیا تبدیل شده است. موقعیت جغرافیایی این کشور در حاشیه اقیانوس آرام، پیشینه فرهنگی و تمدنی ویژه، و نیز تجربه بی‌نظیر بازسازی پس از جنگ جهانی دوم، جاپان را به نمونه‌ای کم‌نظیر از تلفیق نوسازی، توسعه اقتصادی و احتیاط استراتژیک بدل ساخته است. (Lande, 2018) این کشور در فاصله‌ای نسبتاً کوتاه پس از جنگ جهانی دوم، از ویرانه‌های شکست کامل نظامی به جایگاه یکی از قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان دست یافت؛ اما این پیشرفت با محدودیت‌های سیاسی و امنیتی همراه بود که ساختار رفتار بین‌المللی جاپان را تا امروز شکل داده است.

پس از شکست در جنگ جهانی دوم، قانون اساسی جدید جاپان در سال ۱۹۴۷ به تصویب رسید که بر اساس آن، این کشور از توسل به زور به‌عنوان ابزاری برای حل اختلافات بین‌المللی منع گردید. ماده نهم این قانون تصریح می‌کند که جاپان برای همیشه از جنگ و نگهداری نیروهای نظامی با قابلیت تهاجمی صرف نظر می‌کند. (Kargar, 2025) این اصل، که بعدها به «قلب قانون صلح» شهرت یافت، به یکی از مبانی اساسی سیاست داخلی و خارجی جاپان تبدیل شد. در پرتو این محدودیت، جاپان برای تأمین امنیت خود بر اتحاد استراتژیک با ایالات متحده آمریکا تکیه کرد. پیمان امنیتی میان دو کشور در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۶۰ میلادی، چارچوب جدیدی از روابط مبتنی بر وابستگی امنیتی را ایجاد کرد که طی دهه‌های متمادی، اساس نظم دفاعی جاپان را تشکیل داد.

در دوران جنگ سرد، تهدید اتحاد شوروی و سپس بحران‌های منطقه‌ای، از جمله جنگ کوریا، سبب شد واشنگتن از جاپان به‌عنوان پایگاه اصلی حضور نظامی خود در شرق آسیا استفاده کند. در این دوره، نیروهای دفاع از خود در جاپان ایجاد شدند تا توان دفاعی حداقلی کشور را تضمین کنند؛ اما در عین حال، این نیروها از هرگونه نقش تهاجمی یا مشارکت در عملیات نظامی خارج از کشور منع گردیدند. (Taheri & Aghaee, 2024) از این رو، می‌توان گفت که سیاست امنیتی جاپان در نیمه دوم قرن بیستم در قالب «صلح منفی» تعریف می‌شد؛ بدین معنا که پرهیز از جنگ، نه به مفهوم نبود تهدید، بلکه به معنای کنترل رفتار نظامی در چارچوب محدودیت‌های قانونی بود.

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، ساختار سنتی توازن قوا در شرق آسیا دگرگون شد. از یک سو، تهدید کمونیسم جهانی از میان رفت و از سوی دیگر، ظهور چین به عنوان قدرت نوظهور اقتصادی و نظامی، همراه با گسترش برنامه های موشکی و هسته ای کوریای شمالی، محیط امنیتی منطقه را پیچیده تر ساخت. (Sadat, 2025) در همین دوران، بحث های گسترده ای در داخل جاپان درباره ضرورت بازنگری در سیاست دفاعی مطرح گردید. دولت های پیاپی حزب لیبرال دموکرات نیز به تدریج کوشیدند تا تفسیری گسترده تر از ماده نهم قانون اساسی ارائه کنند تا زمینه مشارکت فعال تر جاپان در امنیت منطقه ای و بین المللی فراهم شود.

در دهه ۱۹۹۰ میلادی، بحران کویت و مشارکت محدود جاپان در عملیات بازسازی پس از جنگ خلیج، یکی از نخستین نشانه های تمایل این کشور به ایفای نقشی امنیتی فراتر از مرزهای خود بود. پس از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، جاپان نیز در چارچوب هم کاری با ایالات متحده، حضور محدودی در عملیات غیرنظامی در افغانستان و عراق داشت. (Basiryar, 2024) با این حال، تمامی این اقدامات در چارچوبی محتاطانه انجام می شد تا با روح قانون اساسی این کشور در تعارض قرار نگیرد.

ورود جاپان به قرن بیست و یکم با افزایش چشم گیر رقابت های ژئوپولیتیکی در شرق آسیا هم زمان شد. رشد سریع اقتصادی و نظامی چین، ادعاهای ارضی این کشور در دریای چین شرقی و جنوبی، و تنش های فزاینده میان واشنگتن و پکن، ساختار امنیتی منطقه را به شدت شکننده ساخت. در کنار این عوامل، توسعه برنامه های موشکی و هسته ای کوریای شمالی، جاپان را در معرض تهدیدهای مستقیم قرار داد.

دولت جاپان از اوایل دهه ۲۰۱۰ به این سو، با هدف پاسخ گویی به این تحولات، روند بازنگری در سیاست امنیتی را شتاب بخشید. در سال ۲۰۱۵، پارلمان جاپان مجموعه ای از قوانین امنیتی را تصویب کرد که به نیروهای دفاع از خود اجازه می داد در چارچوب دفاع جمعی، از متحدان جاپان نیز حمایت کنند. این تغییر، نقطه عطفی در تاریخ سیاست امنیتی جاپان به شمار می رود؛ زیرا برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، امکان استفاده از نیروی نظامی در شرایطی فراتر از دفاع مستقیم از قلمرو کشور فراهم گردید. (Twomey, 2000a) افزون بر آن، افزایش مداوم بودجه دفاعی، سرمایه گذاری در فناوری های پیشرفته نظامی، و گسترش هم کاری با کشورهای عضو گروه «کواد» (گروه چهارجانبه امنیتی)، یعنی ایالات متحده، هند و استرالیا، بیان گر جهت گیری نوینی است که می توان از آن با عنوان «بازدارندگی فعال» یاد کرد.

در همین حال، جاپان تلاش کرده است تا ضمن حفظ روابط نزدیک با ایالات متحده، سیاستی متوازن در قبال چین نیز اتخاذ کند. از یک‌سو، وابستگی اقتصادی گسترده جاپان به بازار چین، مانع اتخاذ سیاست‌های تقابلی مستقیم شده است و از سوی دیگر، نگرانی از توسعه‌طلبی نظامی چین، این کشور را به تقویت توان بازدارندگی خود وامی‌دارد. این وضعیت، معمایی کلاسیک را برای سیاست‌گذاران جاپانی پدید آورده است؛ زیرا در محیطی آکنده از تهدید، حفظ امنیت ملی، بدون آن‌که اصول صلح‌طلبی و قانون اساسی نقض شود، دشوار است. (Hughes, 2016)

اهمیت علمی این موضوع از چند جهت قابل تأکید است. نخست، جاپان یکی از معدود کشورهایی است که علی‌رغم محدودیت‌های قانونی و تاریخی، توانسته است جایگاه اقتصادی و سیاسی خود را در عرصه بین‌الملل حفظ کرده و حتی گسترش دهد. دوم، بررسی سیاست امنیتی جاپان می‌تواند نمونه مناسبی برای مطالعه رفتار قدرت‌های غیرتہاجمی در نظام بین‌الملل فراهم سازد. سوم، مطالعه این کشور از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل، به‌ویژه نظریه‌های رئالیستی، می‌تواند درک عمیق‌تری از منطق تصمیم‌گیری دولت‌ها در محیط‌های پرتنش ارائه کند.

این مقاله با چنین رویکردی تدوین شده است. هدف آن، بررسی منطق تحول سیاست امنیتی جاپان در پرتو تحولات ژئوپولیتیکی شرق آسیا و تحلیل آن از منظر یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل است. تمرکز پژوهش بر آن است که سیاست امنیتی جدید جاپان را نه به‌عنوان گسستی از گذشته، بلکه به‌مثابه فرایندی تدریجی در واکنش به تغییرات محیطی تبیین کند. در این راستا، مقاله می‌کوشد رابطه میان ساختار نظام بین‌الملل، تهدیدهای بیرونی و رفتار امنیتی جاپان را تبیین نماید.

در بخش پیشینه تحقیق، باید یادآور شد که پژوهش‌گران و نویسندگان متعددی درباره سیاست خارجی جاپان در حوزه‌های گوناگون به پژوهش و نگارش پرداخته‌اند. این مقاله می‌کوشد سیاست امنیتی جاپان را در چارچوب یک نظریه مشخص مورد تحلیل و واکاوی قرار دهد. از این‌رو، در ادامه، شماری از پژوهش‌های نسبتاً مشابه و مرتبط معرفی و بررسی می‌شوند.

محروق و کرمپوری (۱۴۰۲) در مقاله «تحول استراتژی دفاعی و سیاست امنیتی ژاپن (۲۰۲۳-۲۰۲۱)» به بررسی جایگاه جاپان در معادلات امنیتی شرق آسیا پرداخته‌اند. نویسندگان با تکیه بر رویکرد رئالیسم تدافعی، نشان می‌دهند که تغییرات اخیر در سیاست امنیتی جاپان، واکنشی عقلانی به افزایش تهدیدهای منطقه‌ای و جهانی است، نه گرایشی به نظامی‌گری. بر اساس این دیدگاه، جاپان

کوشیده است در چارچوب قانون اساسی صلح طلبانه و اتحاد با ایالات متحده، نقشی بازدارنده و ثبات بخش در نظم جدید شرق آسیا ایفا کند.

محب علی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحول در استراتژی امنیت ملی ژاپن» به بررسی تحول سیاست خارجی جاپان از پایان جنگ جهانی دوم پرداخته است. نویسنده توضیح می‌دهد که جاپان پس از جنگ، با تکیه بر قانون اساسی صلح طلبانه و اتحاد امنیتی با ایالات متحده، مسئولیت دفاع از خود را عملاً به آمریکا واگذار کرد و بر بازسازی اقتصادی متمرکز شد. با این حال، تغییرات محیط منطقه‌ای و بین‌المللی سبب شد تا این کشور به تدریج نقش فعال‌تری در سیاست امنیتی خود ایفا کند. در نتیجه، سیاست خارجی جاپان از انفعال به سوی مشارکتی حساب شده در معادلات منطقه‌ای تحول یافته است تا ضمن حفظ صلح، منافع و جایگاه ملی خود را نیز تقویت کند.

لانده (۲۰۱۸) در مقاله «میان رئالیسم تهاجمی و تدافعی؛ سیاست امنیتی دولت آبه جاپان در قبال چین» سیاست امنیتی دولت دوم شینزو آبه را در قبال چین مورد بررسی قرار داده است. نویسنده با تکیه بر منابع داخلی جاپان و تحلیل رئالیستی، نشان می‌دهد که این سیاست از چارچوب سنتی دکترین تدافعی یوشیدا فاصله گرفته و به سوی رویکردی فعال‌تر و قاطع‌تر حرکت کرده است. دولت آبه، ضمن حفظ تعهدات دفاعی خود، در پی افزایش توان بازدارندگی، تحکیم اتحاد با ایالات متحده و تقویت قابلیت‌های نظامی در برابر تهدیدهای احتمالی چین بوده است. این تغییر جهت، ناشی از برداشت جدید جاپان از قدرت و نیت چین و نیز شرایط ژئوپولیتیکی جزایر جنوبی نانسی ارزیابی می‌شود.

توومی^۵ (۲۰۱۴) در مقاله «جاپان؛ موازنه گر محدود: بر مبنای رئالیسم تدافعی در پیش‌بینی امنیت شرق آسیا» با تکیه بر نظریه رئالیسم تدافعی، رفتار امنیتی جاپان در شرق آسیا را بررسی کرده است. نویسنده نتیجه می‌گیرد که با وجود تهدیدهای فزاینده، سیاست امنیتی جاپان هم‌چنان محدود و تدافعی باقی مانده است. این کشور، به جای اتخاذ رویکردی تهاجمی، از طریق ائتلاف با آمریکا و گسترش هم‌کاری‌های چندجانبه، در پی حفظ توازن قوا و تقویت بازدارندگی است، نه گسترش نفوذ یا سلطه.

⁵ Christopher P. Twomey

⁶ Japan, a Circumscribed Balancer: Building on Defensive Realism to Make Predictions about East Asian Security.

با توجه به پیشینه تحقیق و جایگاه جاپان در ساختار امنیتی شرق آسیا، پرسش اصلی پژوهش این است که سیاست امنیتی جاپان از ۱۹۴۵ تا ۲۰۲۵ چه روند تحولی را طی کرده و چگونه از صلح‌طلبی پساجنگ به سوی بازدارندگی فعال حرکت کرده است؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که این تحول، نه نشانه بازگشت به نظامی‌گری، بلکه پاسخی تدافعی و عقلانی به افزایش تهدیدهای محیطی و ضرورت حفظ امنیت ملی و توازن قوا در شرق آسیا است. روش تحقیق، تحلیلی - تبیینی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی، مقالات و سایت‌های معتبر است.

۲. چارچوب نظری: رئالیسم تدافعی و تبیین رفتار دولت‌ها

رئالیسم یکی از بنیادی‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌ها در رشته روابط بین‌الملل است که از آغاز قرن بیستم تاکنون، چارچوب اصلی فهم سیاست جهانی را فراهم کرده است (Eslami, Ansary Kargar, & Rahimi, 2025). نظام بین‌الملل فاقد قدرت مرکزی یا اقتدار برتر است؛ از این رو، دولت‌ها به منزله بازیگران اصلی، در محیطی آناشیک (بی‌نظم از لحاظ ساختاری) فعالیت می‌کنند. در چنین نظامی، بقا به عنوان اساسی‌ترین هدف هر دولت مطرح است و هر کنش بین‌المللی، در نهایت، حول محور حفظ امنیت و بقای سیاسی شکل می‌گیرد.

رئالیسم کلاسیک، که ریشه در آثار متفکرانی چون توسیدید، ماکیاولی و هابز دارد، بر این باور است که طبیعت انسان گرایش به قدرت دارد و این تمایل ذاتی، سبب بروز جنگ و رقابت میان دولت‌ها می‌شود (Eslami & Ansary Kargar, 2024). با این حال، با ظهور رئالیسم ساختاری یا نئورئالیسم در دهه ۱۹۷۰ میلادی، کنت والتز^۷ در اثر مشهور خود، *نظریه سیاست بین‌الملل*^۸، تبیین تازه‌ای از رفتار دولت‌ها ارائه داد. از دیدگاه وی، علت اصلی رقابت میان دولت‌ها نه تمایل ذاتی انسان به سلطه، بلکه ساختار نظام بین‌الملل است. از آنجا که این نظام فاقد اقتدار مرکزی است، هر دولت ناگزیر است برای حفظ امنیت خود، بر توانایی‌های نظامی و ظرفیت‌های بازدارندگی خویش تکیه کند (Eslami, Ansary Kargar, & Hasin, 2025).

در درون رئالیسم ساختاری، دو گرایش عمده شکل گرفته است: رئالیسم تهاجمی^۹ و رئالیسم تدافعی^{۱۰}. نظریه پردازانی چون جان مرشایمر^{۱۱} از رئالیسم تهاجمی دفاع کرده‌اند و معتقدند که دولت‌ها

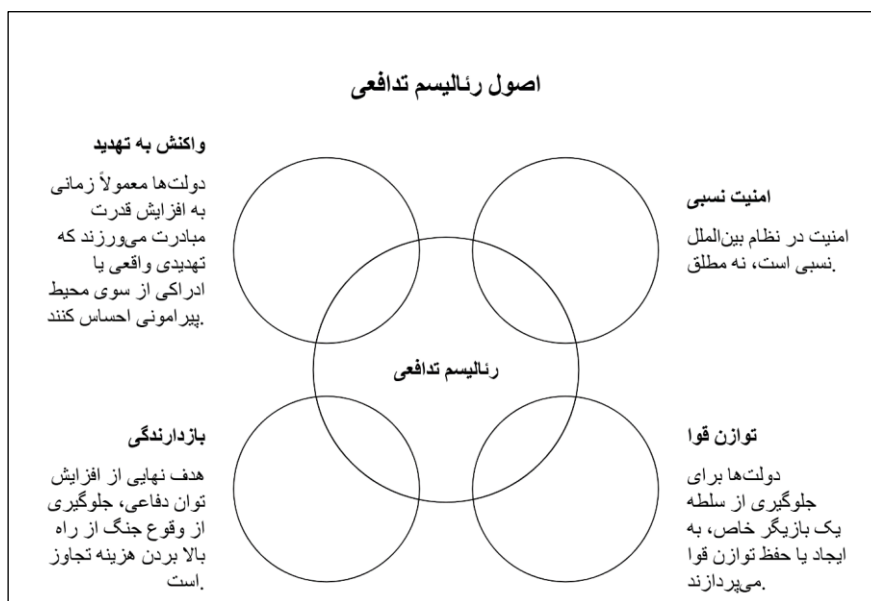
⁷ Kenneth Waltz

⁸ Theory of International Politics

⁹ Offensive Realism

¹⁰ Defensive Realism

برای تضمین امنیت خود ناگزیر از جست‌وجوی قدرت بیشتر هستند؛ زیرا تنها در سایه برتری قدرت می‌توان از تهدیدهای دیگران مصون ماند. در مقابل، رئالیست‌های تدافعی، از جمله کنت والتز، استیفن والت^{۱۲} و رابرت جرویس^{۱۳}، استدلال می‌کنند که هدف اصلی دولت‌ها نه سلطه‌جویی، بلکه حفظ امنیت از طریق ایجاد و حفظ توازن قوا است (Farhadi et al., 2019). از دیدگاه آنان، افزایش بی‌رویه قدرت ممکن است موجب برانگیخته شدن تهدیدهای متقابل و در نتیجه، افزایش ناامنی شود؛ از همین‌رو، دولت‌های خردمند در پی «حداکثرسازی امنیت» هستند، نه «حداکثرسازی قدرت».



شکل (۱): چارچوب و اصول رئالیسم تدافعی - منبع: (نویسنده)

بر اساس این دیدگاه، ساختار نظام بین‌الملل دولت‌ها را به‌سوی رقابت سوق می‌دهد؛ اما شدت و نوع این رقابت به نحوه درک تهدیدها و فرصت‌ها بستگی دارد. از نظر والتز، نظام بین‌الملل همانند بازاری است که در آن دولت‌ها برای بقا با یک‌دیگر رقابت می‌کنند؛ هرچه تعداد بازیگران بیشتر و توزیع قدرت متوازن‌تر باشد، احتمال بروز تعارض کاهش می‌یابد. (Morgenthau, 2014) بنابراین، حفظ توازن قوا و پرهیز از رفتارهای تهاجمی می‌تواند به ایجاد ثبات نسبی در نظام بین‌الملل بینجامد.

¹¹ John Mearsheimer

¹² Stephen Walt

¹³ Robert Jervis

در چارچوب رئالیسم تدافعی (شکل ۱)، چند مفهوم کلیدی نقش بنیادین دارند:

۱. **امنیت نسبی**^{۱۴}: امنیت در نظام بین‌الملل نسبی است، نه مطلق. هیچ کشوری نمی‌تواند به امنیت کامل دست یابد؛ زیرا افزایش امنیت یک کشور، معمولاً به‌منزله کاهش امنیت دیگر کشورها تلقی می‌شود؛ پدیده‌ای که جرویس آن را «معضل امنیتی» نامیده است.

۲. **توازن قوا**^{۱۵}: دولت‌ها برای جلوگیری از سلطه یک بازیگر خاص، به ایجاد یا حفظ توازن قوا می‌پردازند. این توازن می‌تواند از طریق افزایش توان داخلی یا تشکیل ائتلاف‌های خارجی تحقق یابد.

۳. **بازدارندگی**^{۱۶}: هدف نهایی از افزایش توان دفاعی، جلوگیری از وقوع جنگ از طریق افزایش هزینه تجاوز است، نه آغاز جنگ. در این معنا، بازدارندگی ابزاری دفاعی و عقلانی برای حفظ وضع موجود به‌شمار می‌رود.

۴. **واکنش به تهدید**^{۱۷}: دولت‌ها معمولاً زمانی به افزایش قدرت مبادرت می‌ورزند که تهدیدی واقعی یا ادراکی را از سوی محیط پیرامونی احساس کنند. این تهدید ممکن است ناشی از قدرت نظامی دشمن، ابهام در نیت آن، یا بی‌ثباتی ساختاری منطقه باشد. (Griffiths, 2023)

بر مبنای این مفاهیم، رئالیسم تدافعی بر این باور است که رفتار دولت‌ها را باید در بستر ساختار نظام بین‌الملل و شرایط محیطی تبیین کرد، نه صرفاً بر پایه انگیزه‌های داخلی یا ایدئولوژیک. دولت‌ها در شرایط تهدیدآمیز به‌سوی افزایش توان دفاعی خود حرکت می‌کنند؛ اما در عین حال، از اقدام‌های افراطی که موجب تحریک رقبا شود، پرهیز می‌کنند؛ زیرا چنین اقدام‌هایی می‌تواند امنیت آنان را کاهش دهد.

در این چارچوب نظری، سیاست امنیتی جاپان نمونه روشنی از رفتار یک بازیگر تدافعی در نظام منطقه‌ای شرق آسیا است. این کشور در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، با تکیه بر چتر امنیتی ایالات متحده، توانست امنیت خود را با حداقل توان نظامی حفظ کند. اما با تغییر توازن قوا در منطقه، به‌ویژه رشد فزاینده قدرت نظامی چین و تهدیدهای موشکی کوریای شمالی، جاپان ناگزیر شد ضمن حفظ رویکرد تدافعی، توان بازدارندگی خود را افزایش دهد. (O'Shea & Maslow, 2024)

¹⁴ Relative Security

¹⁵ Balance of Power

¹⁶ Deterrence

¹⁷ Threat Perception

چارچوب، افزایش بودجه دفاعی، اصلاح قوانین امنیتی و گسترش هم‌کاری‌های چندجانبه را می‌توان به‌عنوان جلوه‌هایی از توازن‌سازی تدافعی تفسیر کرد، نه بازگشت به نظامی‌گری.

از دیدگاه رئالیسم تدافعی، اقدامات جاپان تلاشی برای جلوگیری از تغییر توازن قوا به سود رقیبان محسوب می‌شود. این کشور با تقویت اتحاد خود با ایالات متحده و هم‌کاری در قالب چارچوب‌هایی چون گروه چهارجانبه امنیتی، در پی کاهش تهدیدهای محیطی و تضمین امنیت خویش است. در عین حال، جاپان هم‌چنان از اقدام‌هایی که می‌تواند موجب بی‌ثباتی یا تحریک چین شود، اجتناب می‌کند (Mahrough & Karampouri, 2023). این رفتار محتاطانه نشان می‌دهد که منطق تصمیم‌گیری امنیتی جاپان با اصول رئالیسم تدافعی مطابقت دارد؛ یعنی حفظ امنیت از طریق بازدارندگی و هم‌کاری، نه سلطه‌جویی و رقابت تهاجمی.

بنابراین، نظریه رئالیسم تدافعی این امکان را فراهم می‌سازد تا سیاست امنیتی جاپان در سطحی ساختاری تحلیل شود؛ بدین معنا که تغییرات سیاستی این کشور نه نتیجه گرایش‌های ایدئولوژیک یا فشارهای داخلی، بلکه واکنشی عقلانی به تحولات محیطی تلقی گردد.

در این رویکرد، جاپان به‌عنوان یک قدرت غیرتهاجمی، کوشیده است با بهره‌گیری از ظرفیت‌های نهادی، هم‌کاری‌های چندجانبه و تقویت توان دفاعی، در برابر تهدیدهای فزاینده شرق آسیا نوعی موازنه پایدار ایجاد کند (Farhadi & Sazmand, 2018). رئالیسم تدافعی، چارچوب تحلیلی مناسبی برای تبیین منطق رفتاری جاپان در عرصه امنیتی فراهم می‌آورد؛ زیرا این نظریه توضیح می‌دهد که چگونه یک دولت می‌تواند ضمن افزایش توان دفاعی خود، هم‌چنان در چارچوب نظم موجود باقی بماند و از درگیری مستقیم پرهیز کند. این ویژگی، کلید فهم سیاست امنیتی جاپان در عصر جدید است؛ سیاستی که هدف آن نه برتری، بلکه بقا است.

۳. سیر تاریخی و تحولات سیاست امنیتی جاپان (از ۱۹۴۵ تا ۲۰۲۵)

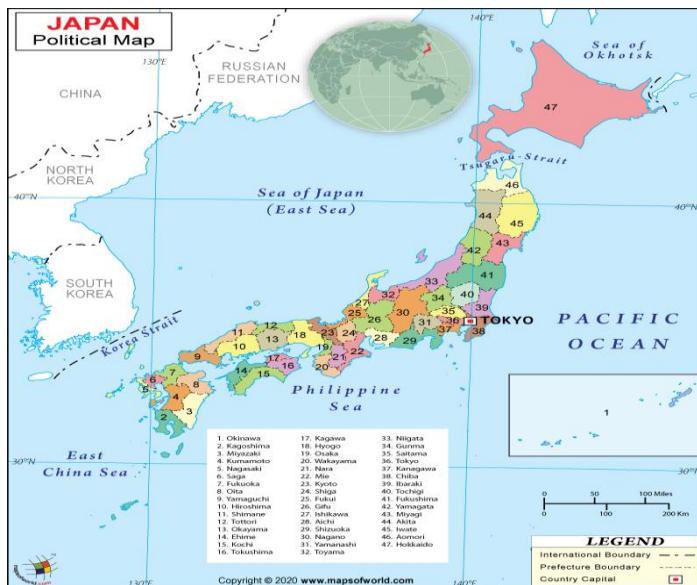
تحلیل سیر تاریخی سیاست امنیتی جاپان از پایان جنگ جهانی دوم تا دوران کنونی نشان می‌دهد که این کشور، از تجربه شکست نظامی و ویرانی گسترده، به تدریج به جایگاهی دست یافته است که امروز یکی از مهم‌ترین بازیگران امنیتی شرق آسیا به‌شمار می‌رود (Lande, 2018). با این حال، مسیر این تحول خطی نبوده، بلکه در هر مقطع، شرایط بین‌المللی، فشارهای خارجی و تحولات داخلی، مسیر ویژه‌ای را بر سیاست‌گذاران جاپانی تحمیل کرده است.

در این بخش، روند تاریخی سیاست امنیتی جاپان در چهار دوره اصلی بررسی می‌شود. در عین حال، نقشه سیاسی جاپان (شکل ۱) نشان می‌دهد که این کشور یکی از بازیگران مهم ژئوپولیتیکی در منطقه آسیا به‌شمار می‌رود و در نظم منطقه‌ای آسیا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. افزون بر آن، جاپان یکی از بازیگران مهم در سیاست بین‌الملل نیز محسوب می‌شود.

۳.۱. دوره اشغال و تصویب قانون اساسی صلح (۱۹۴۵-۱۹۵۲)

پس از شکست جاپان در جنگ جهانی دوم و تسلیم رسمی آن در آگست ۱۹۴۵، این کشور تحت اشغال نیروهای متفقین به رهبری ایالات متحده قرار گرفت. این اشغال تا سال ۱۹۵۲ ادامه یافت و در جریان آن، ساختارهای سیاسی، نظامی و حقوقی جاپان دگرگون شد. یکی از مهم‌ترین تحولات این دوره، تدوین و تصویب قانون اساسی جدید در سال ۱۹۴۷ بود که با هدف «دموکراتیزه‌سازی» و «غیرنظامی‌سازی» کامل کشور به تصویب رسید.

ماده نهم این قانون تصریح می‌کند که جاپان «برای همیشه از جنگ به‌عنوان ابزار حل منازعات بین‌المللی صرف‌نظر می‌کند» و متعهد می‌شود که «نیروهای نظامی با قابلیت جنگی» نگهداری نکند (Taheri & Aghaee, 2024). این ماده، واکنشی به سیاست‌های نظامی گرایانه پیش از جنگ بود که کشور را به ویرانی کشانده بود. در این چارچوب، دولت جاپان نه تنها از داشتن ارتش محروم شد، بلکه از حق دفاع جمعی نیز صرف‌نظر کرد.



شکل (۲): نقشه سیاسی جاپان، منبع: (Kumar, 2021)

در همین زمان، نیروهای متفقین به رهبری امریکا کنترل کامل ساختار سیاسی و امنیتی جاپان را در اختیار داشتند. اداره نظامی تحت فرمان ژنرال «داگلاس مک آرتور»، نه تنها نظارت بر روند بازسازی کشور را بر عهده داشت، بلکه بر اصلاحات سیاسی و اقتصادی نیز تأثیر عمیقی بر جای گذاشت. تمرکز اصلی در این دوره بر بازسازی اقتصادی، خلع سلاح کامل و تحول فرهنگ سیاسی جامعه بود تا از هرگونه بازگشت به ملی گرایی نظامی جلوگیری شود.

باین حال، در پایان دهه ۱۹۴۰ و هم زمان با آغاز جنگ سرد میان ایالات متحده و اتحاد شوروی، رویکرد واشنگتن نسبت به جاپان تغییر یافت. امریکا دریافت که جاپان می تواند به عنوان متحدی استراتژیک در برابر بلوک کمونیستی در شرق آسیا ایفای نقش کند. (Twomey, 2000b) در نتیجه، از اوایل دهه ۱۹۵۰، سیاست خلع سلاح کامل جای خود را به سیاست بازسازی محدود دفاعی داد. در سال ۱۹۵۰، «نیروی پلیس ملی ذخیره» ایجاد شد که بعدها به «نیروهای دفاع از خود» تبدیل گردید. این تحول، نخستین گام در مسیر بازگشت تدریجی مسئولیت های امنیتی به جاپان بود؛ هرچند این روند همچنان در چارچوبی محدود و تدافعی دنبال می شد.

۳.۲. دوران جنگ سرد و وابستگی امنیتی به ایالات متحده (۱۹۵۲-۱۹۹۰)

در سال ۱۹۵۲، پیمان صلح سان فرانسیسکو میان جاپان و کشورهای متفق به امضا رسید و اشغال نظامی این کشور پایان یافت. هم زمان، پیمان امنیتی میان جاپان و ایالات متحده نیز منعقد شد که بر اساس آن، امریکا متعهد گردید امنیت جاپان را در برابر هرگونه تهدید خارجی تضمین کند. در مقابل، واشنگتن اجازه یافت پایگاه های نظامی خود را در خاک جاپان حفظ کند. این پیمان در سال ۱۹۶۰ تجدید شد و به یکی از ارکان اصلی نظم امنیتی شرق آسیا تبدیل گردید.

در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، سیاست امنیتی جاپان عملاً بر سه اصل استوار بود:

۱. عدم استفاده از زور و پابندی به قانون اساسی صلح؛

۲. اتکا بر چتر امنیتی ایالات متحده؛

۳. تمرکز بر توسعه اقتصادی به عنوان منبع قدرت ملی. (Hughes, 2004)

در این دوره، جاپان عملاً از هرگونه مشارکت نظامی در عرصه بین المللی پرهیز کرد و بودجه دفاعی خود را در سطحی پایین (کمتر از یک درصد تولید ناخالص داخلی) نگه داشت. در مقابل، منابع گسترده خود را به رشد صنعتی و توسعه صادرات اختصاص داد. این راهبرد، که از آن با عنوان

«صلح از طریق اقتصاد» نیز یاد می‌شود، در عمل موفقیت‌آمیز بود و جاپان را تا دهه ۱۹۸۰ به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل کرد.

بااین‌حال، تحولات جنگ سرد نیز بر سیاست امنیتی جاپان بی‌تأثیر نبود. تهدید اتحاد شوروی و فعالیت‌های نظامی آن در شمال اقیانوس آرام، جاپان را واداشت تا نقش محدودتری در هم‌کاری‌های امنیتی منطقه‌ای ایفا کند.

در دهه ۱۹۷۰، بحران‌های انرژی و افزایش وابستگی به واردات منابع طبیعی، اهمیت امنیت دریایی و مسیرهای کشتیرانی را برای جاپان بیش از پیش آشکار ساخت. (Farhadi & Sazmand, 2018) با وجود این، سیاست رسمی کشور هم‌چنان صلح‌طلبانه باقی ماند و هرگونه اصلاح قانون اساسی با مخالفت جدی افکار عمومی روبه‌رو می‌شد.

در سال‌های پایانی جنگ سرد، هم‌زمان با اجرای سیاست‌های بازدارندگی امریکا در برابر اتحاد شوروی، جاپان به‌عنوان حامی مالی و فناوری از متحد خود پشتیبانی می‌کرد، اما از ایفای نقش مستقیم نظامی خودداری می‌ورزید. در واقع، امنیت جاپان در این دوره به‌طور کامل در چارچوب پیمان دوجانبه با ایالات متحده تعریف می‌شد و این کشور عملاً از سیاست امنیتی مستقل برخوردار نبود.

۳.۳. پایان جنگ سرد و آغاز بازنگری تدریجی (۱۹۹۰-۲۰۱۰)

با فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، نظم دوقطبی جهان از میان رفت و نظام بین‌الملل وارد مرحله‌ای جدید شد. این تحول ساختاری، تأثیر عمیقی بر سیاست خارجی و امنیتی جاپان بر جای گذاشت. از یک‌سو، تهدید کمونیسم جهانی از میان رفت و وابستگی امنیتی جاپان به ایالات متحده تا حدودی کاهش یافت؛ اما از سوی دیگر، خلأ قدرت و ظهور تهدیدهای جدید، محیط امنیتی منطقه را پیچیده‌تر ساخت.

ظهور چین به‌عنوان قدرتی نوظهور در عرصه اقتصادی و نظامی، توسعه برنامه‌های موشکی و هسته‌ای کوریای شمالی، و افزایش منازعات دریایی در دریای چین شرقی، موجب شد جاپان در نقش و سیاست امنیتی خود بازنگری کند. (Sadat, 2025) در همین راستا، پارلمان جاپان در سال ۱۹۹۲ قانونی را تصویب کرد که به نیروهای دفاع از خود اجازه می‌داد در عملیات‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد مشارکت کنند. این اقدام، نقطه عطفی در خروج تدریجی جاپان از انزوای امنیتی به‌شمار می‌رفت.

در دهه‌های بعد، دولت‌های پی‌درپی حزب لیبرال دموکرات کوشیدند ضمن حفظ چارچوب قانون اساسی، دامنه فعالیت نیروهای دفاع از خود را گسترش دهند. برنامه‌های نوسازی نظامی، توسعه سامانه‌های دفاع موشکی و گسترش هم‌کاری با نیروهای امریکایی، از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره بود. در سال ۲۰۰۴، جاپان «وزارت دفاع» را تأسیس کرد که جایگزین «آژانس دفاع» شد و ساختار سازمانی سیاست امنیتی کشور را به سطح بالاتری ارتقا داد.

در این دوره، مفهوم «امنیت جامع» در ادبیات سیاست‌گذاری جاپان مطرح شد. بر اساس این مفهوم، امنیت تنها به بُعد نظامی محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد اقتصادی، سیاسی، انرژی، سایبری و زیست‌محیطی را نیز در بر می‌گیرد. چنین نگرشی به جاپان امکان داد تا ضمن حفظ چهره صلح‌طلبانه خود، نقش فعال‌تری در هم‌کاری‌های بین‌المللی ایفا کند.

با وجود این، هرگونه تلاش برای اصلاح ماده نهم قانون اساسی هم‌چنان حساسیت‌برانگیز باقی ماند. افکار عمومی جاپان در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ عمدتاً طرفدار صلح‌طلبی بود و هرگونه تغییر در بند صلح را تهدیدی برای ارزش‌های دموکراتیک کشور تلقی می‌کرد. (Kargar, 2025) در عین حال، افزایش تهدیدهای خارجی، به‌ویژه از سوی چین و کوریای شمالی، سبب شد حمایت از تقویت سیاست دفاعی به تدریج در جامعه افزایش یابد.

۳.۴. دوران معاصر و سیاست بازدارندگی فعال (۲۰۱۰-۲۰۲۵)

از آغاز دهه ۲۰۱۰، سیاست امنیتی جاپان وارد مرحله‌ای تازه شد. افزایش قدرت نظامی چین، گسترش فعالیت‌های دریایی این کشور در دریای چین شرقی و جنوبی، و پرتاب‌های مکرر موشک‌های کوریای شمالی، دولت جاپان را بر آن داشت تا استراتژی امنیت ملی خود را مورد بازنگری قرار دهد. در سال ۲۰۱۳، برای نخستین بار سندی با عنوان «استراتژی امنیت ملی جاپان» منتشر شد که در آن تأکید گردید حفظ صلح و ثبات منطقه‌ای، مستلزم افزایش ظرفیت‌های دفاعی کشور است.

دولت شینزو آبه نقش محوری در این تحولات ایفا کرد. وی مفهوم «اندو - پاسیفیک آزاد و باز» را مطرح ساخت که هدف آن ایجاد شبکه‌ای از هم‌کاری‌های اقتصادی و امنیتی میان کشورهای هم‌فکر، از جمله ایالات متحده، هند و استرالیا، بود. در همین چارچوب، هم‌کاری جاپان در قالب گروه «کواد»^{۱۸} (گروه چهارجانبه امنیتی) گسترش یافت. (Ayoubi, 2025) این گروه به تدریج از یک مجمع

¹⁸ Quadrilateral Security Dialogue (QUAD)

مشورتی به سازوکاری برای هماهنگی امنیتی غیررسمی در منطقه اندو - پاسیفیک تبدیل شد. برای جاپان، مشارکت در «کواد» ابزاری برای ایجاد توازن در برابر نفوذ فزاینده چین و تقویت نظم مبتنی بر قواعد بین‌المللی به‌شمار می‌رود. (Hughes, 2016)

در سال ۲۰۱۵، پارلمان جاپان مجموعه‌ای از «قوانین امنیتی» را تصویب کرد که به نیروهای دفاع از خود اجازه می‌داد در چارچوب دفاع جمعی، از متحدان این کشور نیز حمایت کنند. این تغییر حقوقی، هرچند محدود، مرز میان دفاع صرفاً سرزمینی و دفاع مشارکتی را تا اندازه‌ای جابه‌جا کرد. از دیدگاه بسیاری از تحلیل‌گران، این تحولات آغازگر مرحله‌ای است که از آن با عنوان «سیاست بازدارندگی فعال» یاد می‌شود.

افزون بر آن، بودجه دفاعی جاپان در سال‌های اخیر به‌طور پیوسته افزایش یافته و به بیش از دو درصد تولید ناخالص داخلی رسیده است؛ رقمی که از دهه ۱۹۵۰ تاکنون سابقه نداشته است. در کنار این، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین نظامی، از جمله حوزه‌های فضایی، سایبری و هوش مصنوعی، نیز در دستور کار قرار گرفته است. با وجود این، دولت جاپان هم‌چنان تأکید می‌کند که تمامی این اقدامات در چارچوب رویکرد تدافعی و در راستای حفظ صلح انجام می‌شود. هم‌زمان، سیاست خارجی جاپان نیز به‌سوی «دیپلماسی پیش‌گیرانه» سوق یافته است (Aria, 2025). بر این اساس، این کشور می‌کوشد با گسترش هم‌کاری‌های چندجانبه و توسعه روابط با کشورهای آسیای جنوب‌شرقی، اروپا و اقیانوس آرام، وابستگی بیش از حد خود به ایالات متحده را کاهش دهد. این سیاست، مکمل بازدارندگی نظامی محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که جاپان در پی تأمین امنیت از طریق ایجاد موازنه‌ای هوشمند میان قدرت سخت و قدرت نرم است.

مرور این چهار دوره نشان می‌دهد که سیاست امنیتی جاپان از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، از صلح‌طلبی مطلق به بازدارندگی فعال تحول یافته است. با وجود این تغییر، جوهره رفتار امنیتی جاپان هم‌چنان بر منطق تدافعی استوار مانده است. از مرحله اشغال و خلع سلاح کامل، تا دوران وابستگی امنیتی به ایالات متحده، از آغاز بازنگری در دهه ۱۹۹۰ تا سیاست بازدارندگی فعال در دهه ۲۰۲۰، جهت‌گیری کلی جاپان بر حفظ امنیت از طریق هم‌کاری، توازن قوا و پرهیز از رفتارهای تهاجمی استوار بوده است.

در واقع، جاپان نمونه بارزی از کشوری است که در چارچوب محدودیت‌های حقوقی و ساختاری (Farhadi & Sazmand, 2018)، توانسته است قدرت امنیتی خود را بازسازی کند، بی‌آن‌که از اصول

صلح طلبی خود به کلی عدول کند. این ویژگی، همان چیزی است که می توان آن را تجسم عملی منطق رئالیسم تدافعی در یک کشور آسیایی دانست؛ منطقی که بقا را از طریق بازدارندگی، هم کاری و احتیاط دنبال می کند، نه از راه سلطه جویی و رقابت بی مهار.

دوره	ویژگی های اصلی سیاست امنیتی	شرایط و محیط بین المللی	پیامدها و نتایج
۱. دوره اشغال و تصویب قانون اساسی صلح (۱۹۴۵- ۱۹۵۲)	خلع سلاح کامل؛ نفی جنگ در قانون اساسی؛ وابستگی کامل به نیروهای متفق	پایان جنگ جهانی دوم؛ اشغال امریکا؛ تمرکز بر بازسازی و دموکراتیزه سازی	ایجاد بنیان صلح طلبی؛ محدودسازی کامل قدرت نظامی؛ آغاز وابستگی امنیتی به امریکا
۲. دوران جنگ سرد و وابستگی امنیتی به ایالات متحده (۱۹۵۲ - ۱۹۹۰)	صلح طلبی فعال، اتکا بر چتر امنیتی امریکا، محدودیت بودجه دفاعی	رقابت امریکا و شوروی؛ تهدید کمونیسم؛ تثبیت نظم دو قطبی	تبدیل جاپان به قدرت اقتصادی؛ امنیت تحت تضمین امریکا؛ اجتناب از نقش نظامی مستقیم
۳. پایان جنگ سرد و آغاز بازنگری تدریجی (۱۹۹۰ - ۲۰۱۰)	گسترش نقش بین المللی؛ توسعه مفاهیم «امنیت جامع» و «دفاع جمعی محدود»	فروپاشی شوروی؛ ظهور چین و تهدید کوریای شمالی؛ بی ثباتی منطقه ای	گسترش تدریجی صلاحیت نیروهای دفاعی؛ آغاز مدرن سازی نظامی؛ حفظ چهره صلح طلبانه
۴. دوران معاصر و سیاست بازدارندگی فعال (۲۰۱۰- تا امروز)	بازدارندگی فعال؛ گسترش همکاری های چندجانبه؛ افزایش بودجه دفاعی	افزایش قدرت چین؛ تهدیدهای موشکی کوریای شمالی؛ رقابت قدرت ها در اندو-پاسیفیک	ارتقای نقش جاپان در امنیت منطقه ای؛ حرکت از دفاع انفعالی به بازدارندگی فعال؛ حفظ منطق تدافعی

جدول (۱): سیر تاریخی سیاست امنیتی جاپان - منبع: (نویسنده)

۴. تحول منطق امنیتی جاپان در نظم جدید شرق آسیا

تحولات شتابان شرق آسیا طی دو دهه اخیر، توازن قدرت در این منطقه را دگرگون ساخته است. ظهور چین به عنوان یک قدرت بزرگ اقتصادی و نظامی، تداوم رقابت راهبردی میان ایالات متحده و پیکنگ، و افزایش تهدیدهای نامتقارن از سوی کوریای شمالی، مجموعه ای از شرایط جدید را پدید آورده اند که در پرتو آن، سیاست امنیتی جاپان نیز ناگزیر از بازتعریف شده است (Basiryar, 2024).

آنچه در این میان قابل مشاهده است، تداوم منطق تدافعی در رفتار جاپان، اما در قالبی نوین و متناسب با واقعیت‌های پیچیده نظم جدید منطقه‌ای است. در این بخش، تحول منطق امنیتی جاپان در سه محور تحلیلی بررسی می‌شود: بازآرایی ساختار قدرت در شرق آسیا و جایگاه جاپان؛ منطق تدافعی و سیاست بازدارندگی فعال؛ و نقش ژئوپولیتیکی جاپان در چارچوب نظم جدید اندو - پاسیفیک.

۴.۱. بازآرایی ساختار قدرت در شرق آسیا و جایگاه جاپان

شرق آسیا در آغاز قرن بیست و یکم به صحنه رقابت چندقطبی میان قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است. برخلاف دوران جنگ سرد که نظم منطقه‌ای حول محور تقابل دو ابرقدرت شکل گرفته بود، نظم کنونی بر مجموعه‌ای از روابط پیچیده میان چین، ایالات متحده، روسیه و قدرت‌های متوسطی چون جاپان، کوریای جنوبی و استرالیا استوار است. در این چارچوب، قدرت اقتصادی دیگر به‌تنهایی تضمین‌کننده امنیت نیست، بلکه قدرت نظامی، فناوری و توانایی شکل‌دهی به قواعد منطقه‌ای نیز به عوامل کلیدی تبدیل شده‌اند. (Lande, 2018)

در این ساختار جدید، موقعیت جاپان دوگانه و حساس است. از یک‌سو، این کشور متحد دیرینه ایالات متحده است و پیمان امنیتی میان دو کشور، از سال ۱۹۵۱ تاکنون، ستون فقرات نظم امنیتی شرق آسیا را تشکیل داده است. از سوی دیگر، جاپان در همسایگی چین، به‌عنوان قدرتی در حال صعود با اهداف منطقه‌ای گسترده، قرار دارد. در نتیجه، سیاست‌گذاران جاپانی با این پرسش اساسی مواجه‌اند که چگونه می‌توانند در برابر چین توازن ایجاد کنند، بی‌آن‌که روابط گسترده اقتصادی با این کشور را قربانی سازند.

روابط جاپان و چین در دهه‌های اخیر، هم‌زمان با گسترش هم‌کاری‌های اقتصادی، شاهد رقابت امنیتی فزاینده نیز بوده است. توسعه نیروی دریایی چین، افزایش فعالیت‌های نظامی در اطراف جزایر سن کاکو و گسترش نفوذ این کشور در دریای چین جنوبی، نگرانی‌های امنیتی توکیو را تشدید کرده است. (Ansary Kargar, 2023) در برابر این شرایط، جاپان نه مسیر تهاجم، بلکه راهبرد «بازدارندگی تدافعی» را برگزیده است. این واکنش، به‌خوبی در چارچوب نظریه رئالیسم تدافعی قابل تبیین است؛ زیرا هرگاه تهدیدهای محیطی افزایش یابد، دولت‌ها برای حفظ وضع موجود، از طریق تقویت توان دفاعی و ائتلاف‌سازی اقدام می‌کنند، نه از راه تجاوز یا سلطه‌جویی.

در کنار این رقابت فزاینده، نقش ایالات متحده هم‌چنان حیاتی است. اگرچه اتحاد جاپان و امریکا در دوران جنگ سرد بر وابستگی یک‌جانبه امنیتی استوار بود، اما در نظم جدید شرق آسیا، این رابطه

به شراکتی متقابل تر تبدیل شده است. (Vaezi, 2011) واشنگتن از جاپان انتظار دارد نقش فعال تری در حفظ ثبات منطقه ای ایفا کند و جاپان نیز از این هم کاری برای مشروعیت بخشی به گسترش نقش امنیتی خود بهره می گیرد. این تحول، در واقع، بیان گر نوعی توازن هوشمندانه میان وابستگی و استقلال است که ریشه در منطق تدافعی و رویکردی محتاطانه دارد.

۴.۲. منطق تدافعی و سیاست بازدارندگی فعال جاپان

تحول سیاست امنیتی جاپان طی دو دهه اخیر، عمدتاً در قالب مفهوم «بازدارندگی فعال» قابل تبیین است. در گذشته، سیاست دفاعی این کشور بر اصل «دفاع صرفاً سرزمینی» استوار بود، اما در نظم جدید، این رویکرد به «دفاع مشارکتی و چندسطحی» تحول یافته است. هدف از این تغییر، افزایش ظرفیت بازدارندگی در برابر تهدیدهای فزاینده، بدون خروج از چارچوب قانون اساسی صلح طلبانه است.

قانون امنیتی مصوب سال ۲۰۱۵، که امکان استفاده از «دفاع جمعی محدود» را فراهم می کند، نقطه عطفی در این تحول به شمار می رود. بر اساس این قانون، نیروهای دفاع از خود می توانند در صورت تهدید متحدان جاپان، از آنان حمایت کنند. (Braden & Shelley, 2005) این تغییر، از دیدگاه برخی ناظران، گامی در جهت نظامی گری تلقی شد؛ اما از منظر رئالیسم تدافعی، صرفاً به معنای گسترش ابزارهای بازدارندگی است، نه تغییر در منطق تدافعی. دولت جاپان نیز در تمامی بیانیه های رسمی خود تأکید کرده است که این اصلاحات با هدف «پیش گیری از جنگ» و «تقویت امنیت جمعی» انجام شده است.

در عمل، این سیاست در سه بُعد دنبال شده است:

نخست، افزایش ظرفیت های نظامی داخلی از طریق افزایش بودجه دفاعی، توسعه فناوری های پیشرفته و تقویت سامانه های دفاع موشکی؛
دوم، گسترش هم کاری های امنیتی چندجانبه با شرکایی هم چون ایالات متحده، استرالیا، هند و کشورهای اروپایی؛

و سوم، تقویت دیپلماسی امنیتی پیش گیرانه از طریق حضور فعال در نهادها و گفت وگوهای منطقه ای.

یکی از محورهای کلیدی این سیاست، مشارکت جاپان در چارچوب گفت وگوی امنیتی چهارجانبه (کواد) است. حضور در این چارچوب، برای جاپان صرفاً به معنای عضویت در یک ائتلاف

نظامی نیست، بلکه ابزاری برای مشارکت در شکل‌دهی به قواعد نظم جدید اندو - پاسیفیک به‌شمار می‌رود. در واقع، «کواد» این امکان را برای جاپان فراهم می‌کند که در کنار دیگر دموکراسی‌های منطقه، نوعی موازنه نرم در برابر نفوذ فزاینده چین ایجاد کند.

در عین حال، ماهیت غیررسمی و مشورتی این سازوکار به جاپان کمک می‌کند تا از تقابل مستقیم با چین پرهیز کند. این همان توازن ظریف میان بازدارندگی و احتیاط است که هسته اصلی رفتار تدافعی جاپان را تشکیل می‌دهد. (Mahrough & Karampour, 2023)

در سطح راهبردی، دولت جاپان در سال‌های اخیر بر مفهوم «امنیت جامع» تأکید کرده است. بر اساس این رویکرد، تهدیدهای امنیتی تنها ماهیت نظامی ندارند، بلکه ابعاد اقتصادی، سایبری، انرژی و فناوری را نیز در بر می‌گیرند. از این رو، جاپان به‌صورت هم‌زمان در حوزه‌های دفاع سایبری، امنیت اقتصادی و حفاظت از زنجیره‌های تأمین جهانی سرمایه‌گذاری و فعالیت کرده است. این رویکرد چندبعدی، بیان‌گر تکامل منطق تدافعی در قرن بیست و یکم است؛ منطقی که هدف آن دفاع از بقا، نه تنها در برابر تهدیدهای نظامی، بلکه در برابر مخاطرات پیچیده اقتصادی و فناورانه نیز هست.

آنچه در تمامی این تحولات مشترک است، احتیاط در رفتار و پرهیز از تحریک رقیب است. حتی زمانی که جاپان بودجه دفاعی خود را به بیش از دو درصد تولید ناخالص داخلی افزایش داد، دولت این کشور تأکید کرد که هدف از این اقدام، «بازدارندگی پایدار» است، نه «قدرت‌نمایی تهاجمی». این تأکید، بیان‌گر پیوند عمیق میان تصمیم‌گیری سیاسی و منطق تدافعی است. در این چارچوب، سیاست امنیتی جاپان را می‌توان پاسخی عقلانی به شرایط آنارشیک نظام منطقه‌ای دانست؛ شرایطی که در آن، هیچ قدرت مرکزی برای تضمین صلح وجود ندارد و هر دولت ناگزیر است امنیت خود را از طریق ایجاد توازن و گسترش هم‌کاری‌ها حفظ کند. (O'Shea & Maslow, 2024) درست همان‌گونه که نظریه رئالیسم تدافعی پیش‌بینی می‌کند، جاپان برای حفظ ثبات و پیش‌گیری از ناامنی، به‌جای ماجراجویی، راهبرد عقلانیت، بازدارندگی و موازنه را برگزیده است.

۴.۳. نظم جدید اندو - پاسیفیک و جایگاه ژئوپولیتیکی جاپان

با شکل‌گیری مفهوم «اندو - پاسیفیک»^{۱۹} آزاد و باز^{۲۰} که نخستین بار از سوی شینزو آبه در سال ۲۰۱۶ مطرح شد، جاپان جایگاه خود را از یک قدرت صرفاً دفاعی به یک قدرت باثبات‌کننده منطقه‌ای ارتقا

¹⁹ Indo-Pacific

داده است. این راهبرد بر سه محور اساسی استوار است: حفظ آزادی ناوبری، احترام به حقوق و قواعد بین‌المللی، و توسعه هم‌کاری‌های اقتصادی و امنیتی میان کشورهای دموکراتیک منطقه.

در واقع، راهبرد اندو - پاسیفیک پاسخی به تحولات ژئوپولیتیکی گسترده در آسیا و اقیانوس آرام به‌شمار می‌رود. گسترش نفوذ چین در دریای چین جنوبی و اجرای پروژه‌های کلان اقتصادی این کشور در قالب ابتکار «کمربند و جاده»، نگرانی‌های گسترده‌ای را درباره تمرکز قدرت در منطقه پدید آورده است.

جایان با درک این شرایط، تلاش کرده است از طریق ترویج نظم مبتنی بر قواعد، از شکل‌گیری هژمونی یک قدرت واحد در منطقه جلوگیری کند. (Mahrough & Karampour, 2023) این رویکرد، بار دیگر تجلی منطق رئالیسم تدافعی است؛ یعنی پیش‌گیری از تهدید از طریق ایجاد موازنه پایدار و گسترش هم‌کاری‌های سازنده.



شکل (۳): منطقه آسیا - پاسیفیک و اندو - پاسیفیک، منبع: (Carlosa, 2022)

^{۲۰} اصطلاح اندو-پاسیفیک به منطقه‌ای جغرافیایی و ژئوپولیتیکی اشاره دارد که از اقیانوس هند تا اقیانوس آرام امتداد می‌یابد. در واقع، این مفهوم دو حوزه سستی - «آسیا-پاسیفیک» و «اقیانوس هند» - را در یک چارچوب واحد قرار می‌دهد. هدف اصلی از طرح این مفهوم، ایجاد نگاه استراتژیک یک‌پارچه به امنیت، اقتصاد و نظم منطقه‌ای در گستره‌ای وسیع‌تر است که آسیا، جنوب شرق آسیا، و اقیانوس هند را به هم پیوند می‌دهد.

در این نظم جدید، جاپان نه در پی رهبری نظامی، بلکه در پی ایفای نقشی باثبات‌کننده در منطقه است. این کشور کوشیده است جایگاه خود را به‌عنوان میانجی و تسهیل‌کننده در رقابت میان قدرت‌های بزرگ تعریف کند. حفظ روابط متوازن با کشورهای عضو آسه‌آن، تقویت هم‌کاری با کشورهای اروپایی، و مشارکت در مأموریت‌های حفظ صلح بین‌المللی، بخشی از تلاش‌های جاپان برای ایفای نقشی فعال، اما محتاطانه، در نظم نوین منطقه‌ای و جهانی است.

هم‌چنین، جاپان با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های منطقه‌ای و گسترش هم‌کاری در حوزه‌های انرژی و توسعه پایدار، ابعاد اقتصادی قدرت خود را به‌ابزاری در خدمت سیاست امنیتی تبدیل کرده است. از منظر نظری، این سیاست‌ها بیان‌گر تلفیق قدرت سخت و قدرت نرم در راستای تقویت بازدارندگی است. جاپان از ظرفیت‌های اقتصادی خود نه برای سلطه‌جویی، بلکه برای افزایش هزینه هرگونه تهدید علیه منافع و امنیت ملی خویش بهره می‌گیرد؛ منطقی که با اصول رئالیسم تدافعی هم‌خوانی کامل دارد. (Farhadi et al., 2019)

در سطح کلان، رفتار جاپان در نظم جدید اندو - پاسیفیک نشان می‌دهد که این کشور، به‌جای رویارویی مستقیم با چین، راهبرد مهار نرم را از طریق شبکه‌سازی منطقه‌ای و گسترش هم‌کاری‌های چندجانبه دنبال می‌کند. در نتیجه، جاپان امروزه به یکی از ارکان اصلی ثبات و امنیت در شرق آسیا تبدیل شده است، بی‌آن‌که از اصول صلح‌طلبانه و رویکرد تدافعی خود فاصله بگیرد.

نتیجه‌گیری

بررسی تحول سیاست امنیتی جاپان از ۱۹۴۵ تا ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که رفتار این کشور در قبال محیط امنیتی شرق آسیا را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان حرکت به‌سوی نظامی‌گری یا تغییری بنیادین در دکترین دفاعی تعبیر کرد، بلکه باید آن را تلاشی آگاهانه و تدریجی برای سازگاری با تحولات ساختاری نظام بین‌الملل و محیط امنیتی منطقه‌ای دانست. از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، سیاست امنیتی جاپان همواره در چارچوب اصول دفاعی، اتکا به ائتلاف امنیتی با ایالات متحده و پایبندی به قانون اساسی صلح‌طلبانه تعریف شده است. بااین‌حال، تغییر در موازنه قوا، افزایش تهدیدهای پیرامونی و ظهور قدرت‌های نوظهور، به‌ویژه چین و کوریای شمالی، این کشور را واداشته است تا در همان چارچوب تدافعی، نقش امنیتی خود را به‌تدریج بازتعریف کند.

از منظر رئالیسم تدافعی، دولت‌ها به‌جای گسترش بی‌رویه قدرت، در پی حفظ بقا از طریق بازدارندگی و ایجاد توازن قوا هستند. سیاست امنیتی جاپان نیز به‌خوبی در این چارچوب قابل تبیین

است. افزایش بودجه دفاعی، تقویت ظرفیت‌های بازدارندگی، تصویب قوانین مرتبط با دفاع جمعی و توسعه نقش نیروهای دفاع از خود، همگی بیان‌گر تلاش جاپان برای کاهش آسیب‌پذیری در برابر تهدیدهای خارجی است، نه تمایل به تجاوز یا هژمونی. بر اساس این نظریه، رفتار امنیتی جاپان نمونه‌ای روشن از رئالیسم تدافعی تعدیل‌شده به‌شمار می‌رود؛ رویکردی که در آن، دولت ضمن پایبندی به اصول صلح‌طلبانه، می‌کوشد امنیت خود را در برابر محیط پر آشوب شرق آسیا تضمین کند.

تحلیل تاریخی نیز نشان می‌دهد که سیاست امنیتی جاپان از دکتترین یوشیدا، که بر تمرکز بر توسعه اقتصادی و واگذاری مسئولیت‌های دفاعی به ایالات متحده استوار بود، تا دوران شینزو آبه، که بر مفهوم «جاپان فعال‌تر» و «دفاع جمعی» تأکید داشت، مسیری تدریجی، منطقی و هدفمند را پیموده است. از این‌رو، تحولات اخیر در سیاست امنیتی این کشور را باید نه نشانه گسست از گذشته، بلکه تکامل تدریجی همان منطق دفاعی سنتی دانست. این تحولات، بیش از هر چیز، در واکنش به افزایش قدرت نظامی چین، آزمایش‌های موشکی کوریای شمالی و کاهش نسبی نقش ایالات متحده در نظم بین‌المللی شکل گرفته است.

در این فرایند، جاپان نه در پی سلطه‌جویی، بلکه درصدد مدیریت تهدیدها و حفظ ثبات در محیط پیرامونی خود بوده است. این کشور، در شرایطی که رقابت‌های ژئوپولیتیکی در شرق آسیا تشدید شده و تهدیدهای فرامنطقه‌ای نیز رو به افزایش است، می‌کوشد از طریق تقویت توان دفاعی، گسترش هم‌کاری‌های چندجانبه و ایفای نقش فعال‌تر در سازوکارهای امنیتی منطقه‌ای، از جمله «کواد»، جایگاه خود را به‌عنوان بازیگری مسئول، باثبات و تأثیرگذار تثبیت کند. با وجود این، رفتار امنیتی جاپان هم‌چنان از الگوی بازدارندگی و موازنه‌سازی محدود فراتر نرفته است.

رفتار جاپان را باید در چارچوب منطق بقا در یک نظام بین‌المللی آنارشیک تحلیل کرد. سیاست امنیتی این کشور پاسخی عقلانی به تهدیدهای ساختاری است، نه نشانه‌ای از تغییر در ارزش‌ها و اصول بنیادین آن. جاپان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیپلماتیک، اقتصادی و دفاعی می‌کوشد میان ضرورت بازدارندگی و تعهد به صلح توازن برقرار سازد. این رویکرد، بازتابی از عقلانیت راهبردی جاپان است که همسو با اصول رئالیسم تدافعی، امنیت ملی را در چارچوب تعامل، هم‌کاری و موازنه محدود تعریف می‌کند. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که سیاست امنیتی جاپان در شرق آسیا، نمادی از توازن‌گرایی محتاطانه و مسئولانه است؛ رویکردی که هدف آن حفظ ثبات منطقه‌ای، تضمین بقای ملی و ایفای نقشی فعال در مدیریت چالش‌ها و بحران‌های امنیتی آینده است.

منابع

1. Ansary Kargar, A. (2023). *Explaining the Reference of the International Community and Global Society for Protests in the International System*. *Ghalib Scientific-Research Quarterly*, 12(3), 165–181. <https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.12.I.3.11>
2. Aria, N. (2025). *The Power of Ideas: A Constructivist Reinterpretation of Security in International Relations*. *Journal of Social Sciences and Humanities*, 2(3), 18–36. <https://doi.org/10.62810/jssh.v2i3.120>
3. Ayoubi, M. M. (2025). *Examining the Impact and Role of OPEC on Global Energy Policies*. *Baharestan Scientific Research Quarterly Journal*, 1–18. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v2i4.157>
4. Basiryar, H. (2024). *An Examination of the Role of U.S. Media Diplomacy in the Second Gulf War (The 2003 Invasion of Iraq)*. *Baharestan Scientific Research Quarterly Journal*, 63–82. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v2i2.100>
5. Braden, K., & Shelley, F. (2005). *Comprehensive Geopolitics* (A. R. Farshchi & H. R. Rahnama, Trans.). Islamic Revolutionary Guard Corps.
6. Carlosa. (2022, March 13). *Some Maps of the Indo-Pacific*. *Indo-Pacific Geomill*. <https://medium.com/indo-pacific-geomill/some-maps-of-the-indo-pacific-f83204c58031>
7. Eslami, R., & Ansary Kargar, A. (2024). *Taliban and the Shanghai Cooperation Organization: Impact on the Politics and Economy*. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 30(125), 121–158.
8. Eslami, R., Ansary Kargar, A., & Hasin, B. (2025). *The Impact of the Moscow Format on the Regional Relations of the Islamic Emirate of Afghanistan*. *World Politics*, 14(2), 115–143. <https://doi.org/10.22124/wp.2025.28023.3373>
9. Eslami, R., Ansary Kargar, A., & Rahimi. (2025). *Russia's Approach to the Islamic Emirate of Afghanistan: Security and Geopolitical Engagement in Light of the 2021 National Security Strategy*. *Iranian Research Letter of International Politics*, 13(2), 300–323. <https://doi.org/10.22067/irlip.2025.91403.1608>
10. Farhadi, Z., & Sazmand, B. (2018). *The Evolution of Japan's Security Policy: From Pacifism to Proactive Pacifism*. *World Politics*, 7(3), 153–181. <https://doi.org/10.22124/wp.2018.3232>
11. Farhadi, Z., Sazmand, B., Mousavi Shafaei, S. M., & Eslami, M. (2019). *Re-defining Japan's Security Policy and Its National and International Implications*. *International Relations Researches*, 9(1), 123–158.
12. Griffiths, M. (2023). *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction* (A. Tayyeb, Trans.; 6th ed.). Nashreny.
13. Hughes, C. W. (2004). *Japan's Security Policy, the US-Japan Alliance, and the "War on Terror": Incrementalism Confirmed or Radical Leap?*. *Australian Journal of International Affairs*, 58(4), 427–445. <https://doi.org/10.1080/1035771042000304715>
14. Hughes, C. W. (2016). *Japan's 'Resentful Realism' and Balancing China's Rise*. *The Chinese Journal of International Politics*, 9(2), 109–150. <https://doi.org/10.1093/cjip/pow004>

15. Kargar, A. A. (2025). *Analyzing Taiwan's Strategic Position in the Geopolitical Rivalry Between China and the United States*. Baharestan Scientific Research Quarterly Journal, 1-25. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v3i1.170>
16. Kumar, V. (2021, December 3). *Political Map of Japan | Japan Prefectures Map*. MapsofWorld.Com. <https://www.mapsofworld.com/japan/japan-political-map.html>
17. Lande, E. (2018). *Between Offensive and Defensive Realism – The Japanese Abe Government's Security Policy toward China*. Asian Security, 14(2), 172-192. <https://doi.org/10.1080/14799855.2017.1323882>
18. Mahrough, F., & Karampouri, M. (2023). *The Evolution of Japan's Defense Strategy and Security Policy During Fumio Kishida's Prime Ministership (2021-2023)*. Iranian Research Letter of International Politics, 12(1), 518-558. <https://doi.org/10.22067/irlip.2023.80410.1357>
19. Morgenthau, H. J. (2014). *Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace* (H. Moshirzadeh, Trans.; 5th ed.). Publications of the Ministry of Foreign Affairs.
20. O'Shea, P., & Maslow, S. (2024). *Rethinking Change in Japan's Security Policy: Punctuated Equilibrium Theory and Japan's Response to the Russian Invasion of Ukraine*. Policy Studies, 45(3-4), 653-676. <https://doi.org/10.1080/01442872.2024.2309218>
21. Sadat, S. A. S. (2025). *Analyzing China's Strategic and Geopolitical Policies in Africa*. Baharestan Scientific Research Quarterly Journal, 27-51. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v3i1.171>
22. Taheri, E., & Aghaee, D. (2024). *Civilian Power and Political-Security Strategy: A Case Study of Japan in Southwest and Southeast Asia*. Journal of Politics and International Relations, 6(11), 223-238. <https://doi.org/10.22080/jpir.2024.26154.1353>
23. Twomey, C. P. (2000a). *Japan, a Circumscribed Balancer: Building on Defensive Realism to Make Predictions About East Asian Security*. Security Studies, 9(4), 167-205. <https://doi.org/10.1080/09636410008429416>
24. Twomey, C. P. (2000b). *Japan, a Circumscribed Balancer: Building on Defensive Realism to Make Predictions About East Asian Security*. Security Studies, 9(4), 167-205. <https://doi.org/10.1080/09636410008429416>
25. Vaezi, M. (2011). *International Crises Theoretical Analysis and Case Study*. Institute for Political and International Studies.